



دانشگاه سیستان و بلوچستان
تحصیلات تکمیلی

پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته ی زبان و ادبیات فارسی

عنوان:

نقد روان شناختی غزلیات عارفانه سنایی غزنوی بر مبنای روان شناسی یونگ

استاد راهنما:

دکتر محمود حسن آبادی

استاد مشاور:

دکتر محمد علی زهرازاده

تحقیق و نگارش:

صدیقه ی سجادی راد

۱۳۸۷ / ۹ / ۲۴

مجلس اطلاعات مدرک علمی روز
شعبه آرک

این پایان نامه از حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه سیستان و بلوچستان بهره مند شده است

تیر ۱۳۸۷

۱۰۵۷۳۱

بسمه تعالی

این پایان نامه با عنوان نقد روان شناختی غزلیات عارفانه ی سنایی بر اساس روان شناسی یونگ قسمتی از برنامه آموزشی دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی توسط دانشجو صدیقه سجادی راد تحت راهنمایی استاد پایان نامه آقای دکتر حسن آبادی تهیه شده است. استفاده از مطالب آن به منظور اهداف آموزشی با ذکر مرجع و اطلاع کتبی به حوزه تحصیلات تکمیلی دانشگاه سیستان و بلوچستان مجاز می باشد.

صدیقه سجادی راد

این پایان نامه... واحد درسی شناخته می شود و در تاریخ ۱۸/۴/۸۷ توسط هیئت داوران بررسی و درجه بسیار خوب به آن تعلق گرفت.

نام و نام خانوادگی	امضاء	تاریخ
استاد راهنما:		
محمود حسن آبادی		
استاد راهنما:	_____	
استاد مشاور:		
محمد علی زهرا زاده		
داور ۱:		
محمد امیر مشهدی		
داور ۲:		
محمد میر		
نماینده تحصیلات تکمیلی:		
رضا رضایی		



دانشگاه سیستان و بلوچستان

تعهدنامه اصالت اثر

اینجانب صدیقه سجادی راد تأیید می‌کنم که مطالب مندرج در این پایان‌نامه حاصل کار پژوهشی اینجانب است و به دستاوردهای پژوهشی دیگران که در این نوشته از آن استفاده شده است مطابق مقررات ارجاع گردیده است. این پایان‌نامه پیش از این برای احراز هیچ مدرک هم سطح یا بالاتر ارائه نشده است.

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به دانشگاه سیستان و بلوچستان می‌باشد.

نام و نام خانوادگی دانشجو: صدیقه ی سجادی راد

امضاء

تقدیم به:

- منتظر آل طه ، منجی عالم بشریت ، آخرین سلاله ی پاک زهرای اطهر
- و پدر و مادرم که از آغاز همواره مشوقم بوده اند.
- و همسرم که در پیمودن راه تکامل ، همواره یاورم بوده است .
- و همه ی پویندگان راه دانش

سپاسنامه

پس از سپاس و تشکر بی پایان به درگاه ایزد منان با عنایت به حدیث « من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق » بر خود واجب می دانم از استاد فاضل و ارجمند جناب آقای دکتر محمود حسن آبادی استاد راهنما و جناب آقای دکتر زهرا زاده استاد مشاور کمال تقدیر و تشکر را به عمل آورم ، چه اینکه با رهنمودهای مشفقانه شان ، مرا در آغاز و انجام این رساله یاری نمودند .

نیز بجا و شایسته است از تمامی اساتید بزرگوار گروه به ویژه جناب دکتر مشهدی و استاد فرزانه جناب دکتر ادفر که با رهنمود ها و راهنماییهای بسیار فاضلانه شان مشوقم بوده اند و در انجام این مهم یاری ام داده اند کمال تشکر و قدر دانی را به جا آورم .

امید است در پناه خداوند کریم همواره رهرو راه علم و دانش باشیم .

چکیده:

مجموعه‌ی حاضر نقد روان‌شناختی غزلیات عارفانه‌ی سنایی غزنوی، شاعر و حکیم قرن ششم هجری، بر اساس نظریات روان‌شناسی یونگ که داده‌های روان‌شناسی وی افق‌های تازه‌ای از متن را پیش چشم محققان گشوده است؛ می‌باشد. علت انتخاب غزلیات عارفانه‌ی سنایی در این پژوهش: یکی اهمیت آن از حیث جوهره‌ی شعر فارسی است؛ و دیگر اینکه سنایی آغازگر شعر و غزل عرفانی در ادبیات فارسی است و عرفان و مفاهیم عرفانی را به حوزه‌ی شعر وارد کرد. پس به عنوان آغازگر این راه، جای بسی تأمل، تحقیق و پژوهش است که ببینیم غزل عرفانی چقدر با آموزه‌های روان‌شناسان جدیدی چون یونگ که ادعای ازلی بودن آرای خود را دارند؛ مطابقت می‌کند. و چون در این مورد تاکنون پژوهشی انجام نشده بود؛ بر آن شدیم که به بررسی این موضوع بپردازیم. روش تحقیق کتابخانه‌ای می‌باشد و در این راه از نظرات اساتید برجسته و صاحب‌نظران بهره‌گرفته شده است. این رساله در هشت فصل تنظیم گردیده که عبارتند از: ۱- مقدمه که هدف و اهمیت کار و تاریخچه‌ی روان‌شناسی و نیز زندگینامه‌ی یونگ و سنایی در آن بیان گردیده است. ۲- در فصل دوم به بیان رابطه‌ی ادبیات عرفانی و روان‌شناسی پرداخته شده است. ۳- آشنایی با نقد کهن الگوی. ۴- در این فصل میزان تأثیر پذیری یونگ از عرفان و شباهت آرا او و سهروردی و مایستر اکهارت مورد بررسی قرار گرفته است و منابع فکری سنایی در آن مطرح شده است. ۵- صورت‌های مثالی خودآگاهی و ناخودآگاهی. ۶- فصل ششم به بیان کهن‌الگوهای یونگ پرداخته شده است که شامل: آنیما و آنیموس، پرسونا، سایه، ایگو، خود، نماد، نفس، خورشید، پیرفرزانه و ولادت مجدد است. ۷- رمز و سمبول. ۸- مادر مثالی. که شواهد شعری مربوط به هر کدام همراه با مصداق‌هایشان در ادامه هر مورد آمده است و در آخر نتیجه به دست آمده که تأیید سؤال و فرضیه‌ی پژوهش بود، بیان شده است.

واژگان کلیدی: نقد روان‌شناختی، یونگ، سنایی، عرفان.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱.....	فصل اول: مقدمه.....
۲.....	۱-۱ مقدمه.....
۵.....	۲-۱ زندگینامه ی توصیفی. سنایی.....
۸.....	۳-۱ زندگینامه ی توصیفی یونگ.....
۹.....	فصل دوم: رابطه ی ادبیات و عرفان با روانشناسی.....
۱۰.....	۱-۲ رابطه ی ادبیات و عرفان با روان شناسی.....
۱۴.....	فصل سوم : نقد کهن الگویی.....
۱۵.....	۱-۳ نقد کهن الگویی.....
۱۸.....	فصل چهارم: یونگ در پیچ و خم عرفان.....
۱۹.....	۱-۴ میزان تاثیر پذیری یونگ از عرفان.....
۲۱.....	۲-۴ شباهت دیدگاههای یونگ و سهروردی.....
۲۲.....	۳-۴ منابع مورد استفاده ی یونگ.....
۲۳.....	۴-۴ منابع مورد استفاده ی شیخ اشراق.....
۲۴.....	۵-۴ مروری بر منابع فکری سنایی.....
۲۷.....	فصل پنجم : صورتهای مثالی خود آگاهی و ناخود آگاهی.....
۲۸.....	۱-۵ ناخود آگاه.....
۳۱.....	۲-۵ لایه های ناخود آگاه.....
۳۲.....	فصل ششم : کهن الگوهای یونگ.....
۳۳.....	۱-۶ آنیما.....
۳۵.....	۲-۶ نمونه های شعری آنیما.....
۴۲.....	۳-۶ پرسونا و نقاب.....
۴۴.....	۴-۶ نمونه های شعری پرسونا.....
۵۰.....	۵-۶ سایه.....
۵۲.....	۶-۶ نمونه های شعری سایه.....
۵۵.....	۷-۶ من و ایگو.....
۵۶.....	۸-۶ نمونه های شعری من و ایگو.....
۵۹.....	۹-۶ نمونه های شعری خطاب ایگو به سایه.....
۶۰.....	۱۰-۶ خطاب ایگو به ساقی.....
۶۲.....	۱۱-۶ خود.....
۶۴.....	۱۲-۶ نمونه های شعری خود.....
۶۹.....	۱۳-۶ نمونه های شعری خود و رابطه ی آن با معشوق ازلی.....
۷۱.....	۱۴-۶ پرسونا، خود.....

۷۲.....	۱۵-۶ نمونه های شعری ارتباط تو ، خود ، ایگو و پرسونا
۷۸.....	۱۶-۶ نماد
۷۹.....	۱۷-۶ نفس
۸۰.....	۱۸-۶ نمونه های شعری نماد
۸۱.....	۱۹-۶ خورشید
۸۲.....	۲۰-۶ نمونه های شعری خورشید
۸۳.....	۲۱-۶ پیر فرزانه
۸۴.....	۲۲-۶ نمونه های شعری پیر فرزانه
۸۷.....	۲۳-۶ ولادت مجدد
۸۹.....	۲۴-۶ نمونه های شعری ولادت مجدد
۹۰.....	فصل هفتم : رمز و سمبل
۹۱.....	۱-۷ رمز و سمبول
۹۳.....	فصل هشتم : مادر مثالی
۹۴.....	۱-۸ مادر مثالی
۹۵.....	۲-۸ نمونه های شعری مادر مثالی
۹۶.....	۳-۸ ماه و دریا نماد مادر
۹۷.....	نتیجه گیری
۹۹.....	فهرست منابع

چکیده ی لاتین

فصل اول

مقدمه

۱-۱ مقدمه

آدمی از آغاز خلقت تاکنون گرفتار مسایل اخلاقی و مشکلات روانی بوده است اما روان شناسی به عنوان یک علم از نیمه ی دوم قرن نوزدهم تحقق یافت و تا آن زمان قلمرو علم روان شناسی کاملاً مشخص و جدا نشده بود .

تأسیس آزمایشگاه تجربی ویلهلم ونت در سال ۱۸۷۹ را می توان آغازگر علم روان شناسی دانست . نفوذ روزافزون علم روان شناسی به قلمروی علوم و فنون دیگر امری انکار ناپذیر است . در کتابهایی که تا چهل سال قبل پیرامون مدیریت ، اقتصاد ، تجارت و غیره نوشته می شد کمتر جای پایی از روان شناسی مشاهده می گردید ؛ اما امروزه هیچ علمی را مستقل از طبیعت و ذهنیت انسان نمی دانند و نفوذ علم روان شناسی در همه ی زمینه ها رو به افزایش است .

نکته ی سؤال برانگیز آنکه با وجود قدمت مسایل روانی و اخلاقی آدمی از یک سو و تازگی علم روان شناسی از سوی دیگر در غیاب این علم در طول تاریخ ، چه علمی جوابگوی نیاز های روانی انسان و مشکلات اخلاقی آن بوده و این فقدان و کمبود چگونه جبران می شده است ؟

بدون تردید پاسخ این است : «به وسیله ی الهیات و ادبیات ».

به جرأت می توان گفت نخستین و بزرگ ترین روان درمانگران بشر پیامبران و پیشوایان مذهبی و دینی بوده اند که سعی در آموختن مسایل اخلاقی به خلق کرده اند .

نقش ادیان و تعالیم پیامبران در ارشاد مردم، کاهش دردها و رنج های روانی ، آموختن روش های پسندیده ی زندگی ؛ انکار ناپذیر است .

« کارل گوستاو یونگ » طبیب، روانکاو و فیلسوف سوئیسی، شاگرد، همکار و بعد ها معارض زیگموند فروید بود . که در زمینه ی نفسانیات آدمی و حالات روانی او مطالعه کرد و به تحلیل کنشهای روانی انسان و ریشه یابی آن پرداخت و با باز کردن دری به درون نهفته ی آدمی فصلی تازه در تاریخ روان شناسی گشود .

او با عرضه ی آرا و نظریات بی سابقه، در حوزه روان شناسی و روان پزشکی مکتبی را پی افکند که علی رغم مخالفت هایی که برانگیخت، به نحو عمیق و همه جانبه ای، نه تنها تمامی عرصه ی روان شناسی و روان درمانی ، بلکه بسیاری از قلمرو دانش های اجتماعی، انسان شناسی، هنر و ادبیات را تحت تاثیر قرار داد .

یونگ به خاطر نگاه عمیقی که به انسان در شبکه‌ی روابط اجتماعی و تاریخی او انداخت و به لحاظ آنکه ساختار روان آدمی را در حوزه‌ی حیات اجتماعی و در عرصه‌ی تاریخ مورد بررسی و مطالعه قرار داد و نهایت به وضع نظریه‌ی «ناخودآگاه جمعی» پرداخت.

یونگ در راه شناخت رازهای روان آدمی، پا را از محدوده‌ی جزمیت‌های علمی فراتر نهاد و نگاه خود را از چشم اندازه‌های محدود خرد گرایی قرن نوزدهمی، متوجه افق‌های باز عوالم پر رمز و راز دین و عرفان کرد و با سیر و سلوک در وادی رویاها، افسانه‌ها، باورها و آیین‌های مردمی کوشید تا از راه کشف و شهود، به دنیای درون آدمی راه یابد و سر از «روح» در آورد.

وی در این رهگذر مطالعات فراوان در ملل و نحل انجام داد و نه تنها آگاهی‌های بسیار درباره‌ی ادیان بزرگ زمان کسب کرد بلکه با معتقدات مذهبی جوامع کهن و باورهای جماعت‌های بدوی آشنا شد و در متن اساطیر، افسانه‌ها و آیین‌های جادوگرانه جستجو‌ها کرد و به گفته‌ی خودش در همه چیز پرتوی از «روح» را دید.

البته ما بر این عقیده نیستیم که مکتب روان‌شناسی یونگ حاوی همه‌ی حقایق در این زمینه است. اما از آنجا که مکتب روان‌شناسی او، با طرح مفاهیم تازه و تداول شیوه‌های بدیع و تحقیق و تحلیل در زمینه‌ی روان‌شناسی و روان‌پزشکی انقلاب عمیقی را ایجاد کرده و با معیارهای جدید علمی به اثبات «روح» و عوالم روحانی پرداخته است. و نظریاتش باب تحقیقات مفصلی را درباره‌ی روان آدمی گشود. و خصوصاً در حوزه‌ی نقد ادبیات و هنر و اسطوره‌شناسی راه‌های تازه‌ای را گشوده است و پژوهش‌های وی برای مباحث هنر، بخصوص شعر، بسیار سودمند قرار گرفت و افق‌های تازه‌ای از متن را پیش چشم محققان و علاقه‌مندان به پژوهش‌های بین‌رشته‌ای گشود.

فرضیه‌های ما در این رساله عبارتند از:

۱- آیا یونگ از عرفان مشرق زمین تأثیر پذیرفته است؟

۲- آیا تشابهی بین نظریات یونگ و آرای سنایی در غزلیات عارفانه وجود دارد؟

۳- آیا در غزلیات سنایی می‌توان نمونه‌هایی برای آرای یونگ پیدا کرد؟

همانگونه که در چکیده بیان شد این رساله در هشت فصل تنظیم گردیده است.

روش تحقیق کتابخانه‌ای و توصیفی است و به دلیل نو بودن کار، نگارنده با کمبود منابع مواجه بوده و مجبور به طی مسافت‌های زیادی برای پیدا کردن منبع و شرکت در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران و نیز مشاوره

با اساتید دیگر دانشگاه ها ، شده است . برای کامل نمودن کار علاوه بر کتابخانه ی دانشگاه سیستان و بلوچستان و کتابخانه ی شخصی پدرم و نیز منابعی که اساتید محترم راهنما و مشاور در اختیار اینجانب گذاشته بوده اند، از منابع کتابخانه هایی چون : کتابخانه ی پژوهشکده ی زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی تهران و کتابخانه ی دانشکده ی ادبیات دانشگاه تربیت مدرس و کتابخانه ی اسناد ملی ، بهره گرفته شده است .

۱-۲ زندگینامه ی توصیفی سنایی

حکیم ابوالمجد مجدود ابن آدم سنایی، شاعر و اندیشمند ایرانی؛ در قرن پنجم و ششم می زیست و در نیمه قرن ششم - بین سال های ۵۲۵ تا ۵۳۵ هجری - حدود نهمصد سال پیش در شهر غزنه واقع در شرق افغانستان درگذشت. از وی آثار ارزنده ای از جمله مثنوی های اخلاقی و فلسفی و اجتماعی و دیوان غزلیات و رباعیات و قصاید به جا مانده است.

حکیم بر فرهنگ و ادبیات پس از خود تاثیر جدی گذاشت و روند شعر فارسی را متحول کرد. تقریباً همان نقشی که نیما در تحول شعر فارسی داشت سنایی هم در تحول غزل و مثنوی عرفانی داشته است. کوه موجی که با نام ادبیات عرفانی به ویژه در شعر فارسی پدید آمد و امروز تاثیر ژرف خود را بر سراسر جهان گذاشته در حقیقت با سنایی پی ریزی شد.

او قلمرو اندیشه و تجربه ی هنر را در شعر فارسی گسترش داد، گونه های متنوع ادبی را آزموده و به نکویی از عهده ی آنها برون آمد. تا زمان وی چنین گسترش وسیعی در تجربه ی شعری فارسی دیده نشده است. نوآوری ادبی سنایی در سه قلمرو کاملاً مسلم است:

نخست در سنت غزل فارسی، سنایی دست به ابداعاتی زد، از جمله اینکه در تازه ای به روی شعر تغزلی که تا آن دوره مشحون از تجربه های زمینی و شخصی بود، گشود، آن را معجونی از عواطف دینی و عرفانی و قلندرانه ساخت و آن را با عواطف دینی، عرفانی و قلندرانه آراست.

نوآوری های دوم و سوم سرودن مثنوی های عرفانی و گسترش دادن ادبیات انتقادی؛ با سرودن قصاید اجتماعی و مثنوی های انتقادی اجتماعی بود.

سنایی شخصیتی است چند بعدی، هم اهل تغزل است و هم اهل تعبد، هم اهل شرع است و هم اهل شک، هم شعر زاهدانه دارد و هم قلندرانه. دو قطبی بودن دیدگاه های سنایی، نزاع بر سر عقل و عشق، تقابل میان دربار و خانقاه، شریعت و طریقت، رفت و آمدش میانه غزنه - شعر درباری - و نیشابور، - شهر اندیشه های عرفانی - همگی دلالت بر شناوری شخصیت و نگرش باز و تکثر گرای او دارد. سنایی با گسستن از دربار کوشید؛ زندگی و افعی خویش را با ادراکات حقیقی و عرفانی اش آشتی دهد و میان دو دنیای « درون » و « برون » خویش آشتی برقرار کند، اما آثارش نشان می دهد که او میان این دو جهان شناور ماند.

محققان حداقل برای او سه ساحت فکری و ادبی بر شمرده اند:

۱- «سنایی مداح، هجا گوی (قطب تاریک وجود او)

۲- سنایی و اعظ و منتقد اجتماعی (مدار خاکستری وجود او)

۳- سنایی عاشق و قلندر. (قطب روشن وجود او)».

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۵)

قرن شش دوره ی گذرا از آن فرهنگ [خرد گرایی و اسطوره گرایی] به فرهنگ [عرفانی و حکمت اسلامی و آسمانی]، است سنایی در مرکز این دوره ایستاده و به نظر می آید که هیچ شاعری در ترسیم این حالت گذرا موفق نبوده است. او اولین شاعری است که عناصر اسطوره ای ملی را به حوزه ی عرفان کشاند معنای پیشین آنها را مسخ کرد و جامه ای عرفانی به تن آنها پوشاند.

«عصر غالب» (dominant) در شعر فارسی، نمادین بودن آن است. تقریباً تمام مصداق ها و همه ی مفاهیم عرفانی به گونه ای است که زبانی رمزی و نمادین می طلبد. هرچه مایه ی عرفانی یک ایده ی بیشتر باشد، جنبه ی رمزی و سمبلیک آن بیشتر می شود.

پیش از سنایی آثار نمادین و رمزی در زبان فارسی وجود داشته که بیشتر نمادها و رمزها زمینی و شخصی بوده اند سنایی اولین شاعری است که در شعر عرفانی به رمز پردازی و نماد سازی دست زد و نمادها و سمبل های ساخته شده توسط او بعد ها در سنت عرفانی عمومیت و مقبولیت یافت از یک نماد شخصی به نماد عمومی تبدیل شد.

نمادها و سمبول ها دو دسته و گروه را شامل می شوند: گروهی عمومیت شان به گونه ای است جهان شمول و ملی می شوند. دسته ای دیگر، نماد هایی هستند که جنبه ی شخصی دارند و قوی نیستند و قدرت پذیرفته شدن از سوی دیگران را ندارند. سنایی با آوردن سمبول ها و نماد های قوی کاری کرد که نماد های شخصی او به نمادهای عمومی و جهان شمول در آثار عرفانی تبدیل شوند.

«مجموعه نماد های ساخته شده توسط سنایی را می توان در چند گروه جای داد:

الف: «تیپ های خاص اجتماعی»: رند، قلاش، زاهد، محتسب، قلندرو...»

سنایی اولین شاعری است که در سطح بسیار گسترده، این قبیل واژگان را در معنای نمادینی که خود برای این واژه ها وضع کرده بود، به کار برده است.

ب- خانواده «واژگان میخانه ای»: می، ساقی، خرابات، میخانه، مصطبه، مقامر [که با دو دید انتقادی اجتماعی و جنبه ی عرفانی محض به آنها می نگرسته است]

پ- خانواده «واژگان دینی و ضد دینی» صومعه، زنار، صنم، بت، زهد، تسبیح، مسجد، مغ.

ت - خانواده « کلمات لیریک »: عاشق ، زلف ، رخ ، یار ، دلبر «

(فتوحی و محمد خانی ، ۱۳۸۵ : ۱۴۲ - ۱۳۴)

۳-۱ زندگینامه ی توصیفی یونگ

«کارل گوستاو یونگ» در ۲۶ ژوئیه سال ۱۸۷۵ میلادی (۴ مرداد ۱۲۵۴ هجری شمسی) در دهکده ی کسویل واقع در ایالت تورگووی، از ایالت های آلمانی واقع در شمال سوئیس در خانواده ای روحانی چشم به جهان گشود.

پدرش کشیشی پروتستان بود که بضاعت چندانی نداشت و اغلب بد اخلاق و تند مزاج بود مادرش از اختلالات هیجانی رنج می برد و رفتاری متلون و غیر قابل پیش بینی داشت.

کارل نزد پدر زبان لاتین را آموخت و از این مزیت که لاتین می دانست، در مدرسه سرافراز بود. در کانون خانوادگی یونگ، تفاهم، محبت و عشق حکمفرما نبود، یونگ سه ساله بود که عدم تفاهم پدر و مادر سبب شد که مادر چندین ماه دور از خانه به سر برد.

نکنه ی حائز اهمیت از نظر ما در این رساله، اینجاست که روابط پدر و مادر و محیط خانوادگی و تربیتی یونگ به گونه ای بوده است که از اوان کودکی، اندک اندک، زمینه ی نفسانی تعلق خاطر به زندگی درونی و مکاشفه و امور شهودی، در وی شکل گرفت. هر گاه یونگ از تند خویی های پدر آزرده می شد یا از بیماری روانی مادر رنج می برد، به آدمک سنگی کوچکی که آن را مخفیانه نگهداری می کرد پناه می برد و ساعت ها با آن راز و نیاز می کرد. به نظر نگارنده «نیاز به امنیت» یک نیاز عمیق و بنیادی روانی نوع بشر است و بسیاری از رفتارهای بهنجار و نابهنجار انسانها براساس این نیاز اصلی و اساسی شکل می گیرد و تمایل یونگ به مکاشفه و کشف و شهود و دنیای «درون روانی» نیز بر اثر همین نیاز پدید آمد و تحول یافت و کلید اصلی درک شخصیت یونگ و گرایش وی به عرفان در همین «نیاز به امنیتی» است که او آن را در محیط خانوادگی خود نمی یافت، لذا به درون خود و کشف و شهود و راز و نیاز با مجسمه ی کوچک خود می پرداخت؛ بر این اساس او به سوی یک شخصیت درونگرایی عرفانی سوق داده شد که عالم خارج برایش اهمیتی نداشت.

هر چه بود، در درون بود و پرداختن به درون و مکاشفه، برای او احساس امنیت و آرامش را به همراه می آورد پس طبیعی است که فردی با چنین شخصیتی و با سطح علمی و دانش او، به سوی عرفان مشرق زمین، بویژه هندوستان و فلسفه اشراقی تمایل پیدا کند و رگه های بارز و آشکار این تمایل، سراسر زندگی و وجود و آثار و نظریات وی را فراگیرد. «به همین خاطر است که یونگ غریبان را برونگرا او شرقیان را درونگرا

(یونگ، ۱۳۵۴: ۲۰)

می خواند.»

فصل دوم

رابطه ی ادبیات و عرفان باروان شناسی

۱-۲ رابطه‌ی ادبیات و عرفان با روان‌شناسی

پیوند میان ادبیات و روان‌انسان، نیازی به اثبات ندارد. این پیوند همواره از کیفیتی متقابل برخوردار بوده است. روان‌انسان ادبیات را می‌سازد و ادبیات روان‌انسان را می‌پروراند. دریافت‌های روانی انسان مایه‌های خویش را از حیات طبیعی و انسانی در یافت می‌کند و زمینه‌های آفرینش ادبی را فراهم می‌آورد؛ از سویی دیگر ادبیات هم به حقایق زندگی توجه می‌کند تا بیانگر پاره‌هایی از روان‌انسان باشد و به همین دلیل است که نقد ادبی و روان‌شناسی انسان، جنبه‌ها و علایق مشترکی پیدا می‌کنند.

شعر و ادب مانند سایر هنرها نمودی نفسانی است. هم از جهت شاعریا نویسنده‌ای که آن را ابداع می‌کند و هم از جهت خواننده‌ای که از آن بهره می‌برد. زیرا از جهت ارتباط با شاعر یا نویسنده، شعر و ادب تخیل ابداعی و ترکیبی است که موجد و محرک آن الهام هنری و جذبه‌ی ذوقی به شمار می‌رود. این امور همه از مقوله‌ی نفسانیات می‌باشند و به این اعتبار شعر و ادب جز نمودی نفسانی چیزی نیست. از لحاظ ارتباط با خواننده، شعر و ادب در انسان موجد لذت و الم می‌شود و در او تأثیر می‌کند و او را به هیجان می‌آورد. این امور همه از مقوله‌ی روان‌شناسی می‌باشند و از این نقطه نظر نیز شعر و ادب مسأله‌ای روان‌شناسی است. «می‌توان گفت از نظر منتقد شعر و ادب عبارت از روان‌شناسی شاعر و نویسنده است و ذوق و وجد و شور و احساس و تخیل او را که تحت تأثیر جذبه و الهام صبغه‌ی شعر گرفته است بیان می‌کند.»

(زرین کوب، ۱۳۸۰: ۸۲)

«از آنجا که کار نوشتن خود گونه‌ای رفتار است، پس آفرینش ادبی هم موردی ویژه و تحلیل شدنی چون سایر رفتارهاست. هر اثر، همانند معلول عینی روانشناختی است و اثر ادبی فرافکنی زمینه‌ی روانی نویسنده است.»

(غیاثی، ۱۳۸۲: ۱۶۹)

«هنر ماده اولیه خود را از زندگی می‌گیرد و در عوض چیزی را عرضه می‌دارد که در آن ماده یافت نمی‌شود. در این استحاله هنری «آنی» وجود دارد که با هیچ واژه‌ای تعریف نمی‌شود و با هیچ علمی تعلیل نمی‌پذیرد. رمز جاودانگی هنرهای والا در همین «چیستی» آنهاست و به یمن همین خصیصه است که گوهر هنر ناب از صدف کون و مکان بیرون بوده، میراث همه‌ی جوامع بشری در همه‌ی اعصار به شمار می‌رود از آن دیرینه زمانی که بشر به دیواره‌ی غارها نقش خیال می‌زد تا زمانی که هستی را در این کره خاکی بقاست.»

(ویگوتسکی، ۱۳۸۴: ز)

همانطور که شاعر نماد پرداز ، سهراب سپهری گفته است :

«کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ / کار ما شاید این است

که در افسون گل سرخ شناورباشیم / پشت دانایی اردو بز نیم»

(سپهری ، ۱۳۷۸ : ۲۹۸)

حیات انسان و مسایل آن ، ریشه هایی ثابت و مشخص و تغییر نا پذیر دارند . آنچه تغییر می کند ، مظاهر حیات انسانی است . شاعر و ادیب از یک زاویه دید و روان شناس از زاویه دیدی دیگر به حیات انسانی می نگرند ، اما منظر نظر و توجه هر دو یکی است ، یعنی هر دو حیات انسانی و مظاهر آن را مورد توجه قرار می دهند و هر کدام به گونه ای ، کنجکاوی خود را معطوف به خیال ، افکار و عواطف و احساسات و مسایل روحی و روانی انسان می کنند

نقد روان شناختی در این میان می کوشد تا پیوستگی های زنده و ملموس میان هنر و هنرمند را پیدا کند و به آنچه در ورای اثر ادبی است بپردازد ؛ در حالی که نقدهای سنتی و کلاسیک غالباً به جنبه های تاریخی ، فکری ، زیبایی شناختی و یا اخلاقی توجه داشته اند.

بدیهی است که روان شناسی به عنوان دانش واقعیات و فرآیند های روانی ، باید در تحقیقات ادبی مورد استفاده قرار گیرد و آن را یاری دهد . مگر نه این است که روان انسان در عین حال ، مادر همه ی علوم و زهدان هر اثر هنری است ؟

از این رو به حق می باید از علوم روانی انتظار داشت که از سویی بتوانند به بررسی ساختار روانی اثر هنری مدد رسانند ، و از سوی دیگر ، عوامل روانی ایی را که را که موجب شرطی یا مقید گشتن هنرمند خلاق می شود ، تبیین و توضیح کنند . بررسی اثری هنری ، تشریح ثمره ای ست که «خواستہ و دانسته» از قوا و فعالیت های روانی پیچیده حاصل آمده است .

آنجا که زندگی روانی آغاز می شود ، یعنی وقتی پا به قلمرو عقده ها می گذاریم ، روان شناسی باید به توصیف دقیق و مشروح رشته وقایع به هم پیوسته ی سلسله مانندی که مشاهده می کنند خرسند باشد ، باید به تصور کردن تار و پود های غالباً غریب و بی همتایی که می بیند به طرزی زنده تا آنجا که ممکن است ، بسنده کند . آن تار و پود ها چنان ظریفانه به هم بافته شده اند که تقریباً مافوق قدرت انسان است . اگر روانشناسی می توانست به خود ببالد که علیت مختلفی در اثر هنری یا در بحبوحه ی خلق ، آن را کشف کرده

است ، نقد هنری و جمال شناسی سراسر پایه و مبنای خود را از دست می دادند و چاره ای جز این نداشتند که به صورت رشته های تخصصی روان شناسی در آیند.

روانشناسی، از دیدگاهی به شاهکاری ادبی می نگرد که به سبب ویژگی هایش ، با دیدگاه ادبیات ، تفاوت دارد . ارزش ها و واقعیت هایی که نگرش ادبی بدان ها دل بسته و پای بند است ، ممکن است از نظر روان شناسی جالب نباشند.

هر دورانی از تاریخ را می توان با روان فردی از افراد بشر قیاس کرد ، به مانند آن روان ، دارای موقعیت خود آگاه جزئی و محدود و اختصاصی است و بدین جهت نیازمند آن است که به نوعی ترمیم شود و این کار جبران را ، ناخود آگاهی جمعی به یاری شاعری یا دیده وری می کند که ناگفته های دورانی را باز می گوید و از راه تمثیل و تصویر یا کار و عمل ، چیزی را که همه نیازمندان انتظار می کشند ولی نیازشان فهم نمی شد ، بی نقاب می کند ، چه به خیر و صلاح مردم باشد و چه به زیان و ضررشان ، خواه برای نجات و فلاح دوره ای و خواه برای ویران کردن آن باشد .

سَر کار آفرینش ، مسأله ای والاست که روان شناسی نمی تواند آن را بگشاید ، بلکه فقط قادر به شرح و توصیف آن است . همچنین انسان خالق ، معمایی است و از هر سو که برای گشودن آن معما به جستجو بر می خیزیم ، بیهوده است .

یقیناً روان شناسی جدید گه گاه به مسأله ی هنرمند و هنر وی پرداخته است راه به جایی نبرده است . فروید می پنداشت با تفحص در حیات شخص هنرمند ، کلید راز گشای شاهکارها را یافته است . در واقع کشف بزرگ فروید این بود که روان نژندی علت روانی مشخص و معلومی دارد ، یعنی از موجبات عاطفی و حوادثی که در نخستین دوران حیات بر کودک خرد سال گذشته ، چه واقعی و چه خیالی ، ناشی می شود .

انکار نمی توان کرد که عصاره ی روانشناختی شخص شاعر را حتی در ریشه و نیز در ظریف ترین شاخه های آثارش باز می توان یافت .

چه شاعر بداند و چه نداند ، آثارش در درون وی آفریده می شود ، جوانه می زند ، نضج می گیرد و به کمال می رسد و بر می دهد و خواسته و دانسته به ابدایی شخصی ، شکل می بخشد ، در هر حال واقعیت مسلم این است که اثر هنری به معنای تحت اللفظی . کلمه در آفریننده اش می روید ؛ رابطه میان شاعر و اثر ، همان نسبت فرزند با مادر است.